

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره: ۹۵۸۲-۲۱۲۱۶
شماره: ۱۱۰۵۷۵۰۱۸۵۱

۱۰۱۶۸۲



دانشگاه الزهرا

دانشکده هنر (گروه نقاشی)

۱۷/۱/۱۰ ۸۸۲۸
۸۸-۶۴

پایان نامه جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد رشته نقاشی

عنوان رساله نظری: بررسی نقش بال اسطوره ای و دینی در ایران

عنوان پروژه عملی: از خاک تا افلاک

مجلس اطلاع رسانی
مجلس اطلاع رسانی

۱۴۸۸ / ۱۴ / ۱۳

استاد راهنمای نظری: جناب آقای دکتر منصور حسامی

استاد راهنمای عملی: جناب آقای دکتر محمد معمارزاده

گردآورنده: سمانه عرب ساغری

سال تحصیلی: ۸۶-۸۷

۱۱۱۲۷۴

تقدیم با تمامی عشق:

به همسر مهربانم، سنگ صبری که دلسوزانه در این راه همدل و همراهم بوده است.

,

به پدر و مادرم، مشوقانی دلسوز که وجودشان دلگرمی زندگی من است.

پاسگذاری:

از استاد فریخته جناب آقای دکتر منصور حسامی که با روح بلندشان، همواره دغدوین
این رساله، مشفقانه نا، همواریهای راه را با چهره ای باز پذیرا بودند، پاسگذارم. مقام
والاو تلاش متعهدانه ایشان را ارج می نهم.

و

از استاد ارجمندم، جناب آقای دکتر محمد معمارزاده که پدرانه و دلسوزانه همواره من را
در این راه یاری نمودند، پاسگذارم. از زحماتی که برای اینجانب متحمل شدند کمال
قدردانی را دارم.

و

با سپاس از اساتید محترم سرکار خانم دکتر شاد قزوینی و جناب آقای دکتر سلطانی که
زحمت دآوری رساله مرا بعهده گرفتند و سرکار خانم دکتر پیرا کزاد که به عنوان
استاد ناظر قبول زحمت نمودند.

چکیده؛

در اساطیر ایرانی و در تبارشناسی فرشتگان بال جایگاه ویژه ای دارد، شاید در هیچ فرهنگی نقش بال و خصوصاً بال فرشتگان با این تنوع و چنین نمادین ظاهر نگردیده باشد. شناخت بال در اساطیر ایران و همچنین عرفان ایرانی می تواند بسیاری از رموز عارفانه را روشن سازد و مفتاحی برای شناخت ملکوت باشد. در این راستا جستجوی ارتباط بین دین و اسطوره در نگاره ها و نقشهای اساطیری ایران به منظور یافتن مفاهیم مربوط به نقش بال در اساطیر ایران بعنوان عنصری مشترک در اساطیر باستانی و هم در دین مد نظر قرار گرفته است. با این هدف به تشریح و تحلیل آنها و یافتن ارتباط بین این دو مقوله (اسطوره و دین) در ایران پرداخته ایم. برای رسیدن به این مقصود در این پژوهش: تعریف اسطوره، اساطیر بالدار ایران، رمز و رمز تصویری و مفاهیمی چون پرواز رمزی و عروج مطرح شود و در نهایت بالهای متعلق به فرشتگان تصویر شده در معراج پیامبر(ص) مورد تحلیل تصویری قرار گرفته است. تبارشناسی نقاشی های بال فرشته روشن خواهد کرد که چطور تلقی بال فرشته در ذهن انسان تکوین یافته و چگونه با پرداختن به تصاویر معنوی و مفاهیم متعال، انسان توانسته است الگوی کمال را در وجهی نمادین برای خویش بازسازی کند.

۱ فصل اول	چکیده
۲ مقدمه	
۴ دیدگاههای اسطوره شناسی	
۱۰ جامعه شناسی و اسطوره	
۱۴ فصل دوم	
۱۵ رمز در تصویر	
۱۶ اسطوره آسمان	
۱۷ نقوش رمزی که حاوی تفکر درباره آسمان و پروازند	
۱۸ پرواز رمزی	
۲۱ رستاخیز و انتهای آفرینش	
۲۴ فصل سوم	
۲۵ بال	
۲۷ نقوش بالدار در اساطیر ایران	
۲۷ شاهین یا عقاب	•
۳۱ طاووس	•
۳۲ شیر بالدار	•
۳۶ اسب بالدار	•
۳۸ بز بالدار	•
۴۰ گاو بالدار	•
۴۱ همای شاخدار و سیمرخ افسانه ای	•

۵۵۰
۹
۱۵۰

- روح بالدار ۴۴
- اسطوره های تلفیقی بالدار ۴۵
- انسان بالدار با کلاه شاخدار ۴۵
- بدن گاو و شیر بالدار با سر هخامنشی ۴۶
- حیوانات ترکیبی بالدار ۴۹
- نقش بال بر روی کتیبه های دوره ساسانی ۵۱
- اسطوره انسانی بالدار (اهورامزدا و انگره مینو) ۵۲
- فصل چهارم** ۵۵
- نگارگری دینی در اسلام ۵۶
- شاخه های نگارگری دینی در اسلام ۵۶
- تصویر قصص قرآن و کتب مقدس آسمانی ۵۸
- ترغیب به بهشت و بیم دادن از دوزخ ۵۸
- نسخه خطی معراج نامه اویغوری ۶۰
- عروج پیامبر ۶۲
- موضوع عروج عرفانی ۶۳
- شاهکار هنر تیموری ۶۴
- فصل پنجم** ۷۰
- توضیحات و تصاویر معراج رسول اکرم (ص) ۷۱
- فصل ششم** ۱۰۵
- تجزیه و تحلیل تصاویر معراج رسول اکرم (ص) ۱۰۶
- فصل هفتم** ۱۳۳
- جدول شماره ۱: روند تصویری نقش بال از قرن ۸ پیش از میلاد تا اواخر سده ۱۱ ه.ق. ۱۳۴
- نتیجه گیری ۱۴۱
- فهرست تصاویر ۱۴۵

- فهرست اعلام ۱۵۰
- فهرست منابع و مآخذ ۱۵۲
- شرحی بر تابلوهای مجموعه «از خاک تا افلاک» ۱۵۵
- تصاویر بخش عملی رساله ۱۶۴

فصل اول

مقدمه :

واژه اسطوره از Historia به معنای جستجو و آگاهی بر گرفته شده است. ریشه لغوی "History" به معنای پیشینه ، خبر و روایت است. Story هم به معنای داستان و روایت است. در فرهنگ فارسی معین ریشه لغت از Historia دانسته شده است و دو معنا برای اسطوره در نظر گرفته شده است: ۱- افسانه و قصه ۲- سخن پریشان. از معنای اول چنین بر می آید که اسطوره ربطی به واقعیت ندارد. معنای دوم هم که معلوم است. در زبانهای اروپایی Myth از یک لغت یونانی (Mythos) به معنای گفتار ، نطق کلام مشتق شده است. Mythology هم به مجموع اساطیری گویند که مواد ومصالح دانش اسطوره شناسی را مورد بررسی قرار می دهند. این علم بنابر ریشه Historia مانند دیگر روشهای تحلیلی که در علوم تاریخی معمول است به تاریخ ادیان سخت نزدیک می شود. در لغت نامه معتبر عربی که به تصویب فرهنگستان های بزرگ رسیده است «Myth» را به معنای الرمز ترجمه کرده اند که خود به معنای پوشیده گفتن ، ایما و اشاره و نشانه مخصوصی که از آن مطلبی درک شده است.

به طور عام اسطوره سرگذشتی ماورایی دارد و اصل آن معلوم نیست. حوادث اسطوره چون یک داستان واقعی تلقی و به واقعیت ها برگشت داده می شود. اسطوره همیشه منطقی ، دنبال می کند. اسطوره گاهی ریشه نیمه تاریخی پیدا می کند، یعنی شرح کارهای فوق العاده که به دست نیرویی خارق العاده صورت پذیرفته است و بر اثر مرور زمان شاخ و برگ پیدا کرده و به تدریج هاله ای از تقدس به خود گرفته است. (آموزگار ، ۱۳۷۵ : ۱۰)

مسئله ای که در این میان مطرح می شود آن است که فرق اسطوره با باورهای مذهبی چیست؟ پاسخ این سوال در تاریخ نهفته است. اسطوره ها باورهای مردمانی هستند که در گذشته های دور می زیسته اند ، مجموعه پیچیده قصه هایی که دنیای مردگان ، سرزمین و نیروی کیهانی را روایت می کنند ، تقریباً در هر متن معاصر به طور کاملاً طبیعی اسطوره تعریف می شود و نه دین. اما اسطوره ها از جنبه کاملاً متفاوت با باور و عقیده نیز با سنت کلامی فرق دارند. در روزگار ما روایتگران آنها روحانیون نیستند و دانشمندی مشخص وجود ندارد که از یکپارچگی آنها با تعصب دفاع کند. در حالی که انواع ارزش های مربوط به مسائل عشق ، شرافت

، قدرت و ... را منتقل می کنند. نظام نامه ای اخلاقی به وجود نمی آورند که صاحبان قدرت بتوانند به آن توسل جویند. گروهی معتقد بودند که اسطوره ها در واقع آئین ها و شعائر را روایت می کنند و حقیقتاً هم بسیاری از قوی ترین اسطوره هایی که می شناسیم ، به نوعی در آئین های راز آمیز مذهبی به اجرا در می آمدند. امروزه تجسم آئینی اسطوره های آسمانی همراه با فرهنگهایی که آنها را انجام می داده از میان رفته است ، حال آنکه داستانهای آنها به حیات خود ادامه می دهند و به تصویر در می آیند. انسان شناس ساختارگرا ، کلودلوی اشتراوس بر این نظر بود که بازگویی یک اسطوره خود اسطوره ای دیگر است. به این تعبیر ، هیچ متن اسطوره شناختی وجود ندارد که همسنگ قرآن باشد ، فقط تکه تکه پاره هایی از قطعاتی از کتیبه ها ، نقاشیها و روایتهای کهن و گفته هایی شفاهی بر جای مانده است که طی قرنهای متمادی از مسیرهای مختلفی گذر کرده اند. فرآیند انتقال این بقایا از طریق نوشتن و تصویر کردن به هزاران زبان بلاوقفه ادامه دارد. این کار توسط نسلهایی از نویسندگان و هنرمندان انجام می گیرد که این داستانها را به صورت شفاهی ، دیداری و تصویری بازگو می کنند. تخیل از جمله ضرورتهای اندیشیدن است و داستانها این نیروی تخیل را جامه عمل می پوشانند.

هر فرهنگی بر روی زمین اسطوره هایی خلق کرده است تا در باب زندگی و مرگ تامل کند و رازهای آنها را تبیین کند. به نظر می رسد که اسطوره سازی به اندازه زبان یکی از مشخصه های بارز انسان به شمار می آید. ما انواعی نظیر پرداز و خیال آفرین هستیم و آگاهی و قصه گویی در یک فرآیند شناختی متمایز کننده در هم تنیده اند. اسطوره ها چیزهایی را به ما منتقل می کنند که مردم طی هزاران سال شاهد آن بوده اند ، هنگامی که از روزنه های جادویی افسون شده به خود و موجودیت خود می نگریسته اند.

در تحقیق حاضر بر آنیم تا نقش بال را به عنوان یکی از عناصری که این مسیر را طی کرده ، مسیری که از ایران باستان می گذرد و تا دوره های اسلامی در ایران ادامه پیدا می کند را مورد بررسی قرار دهیم ، با توجه به این مطلب که منابع مورد استفاده برای رسیدن به این منظور چیزی جز منابع تصویری نیست.

دیدگاههای اسطوره‌شناسی :

مالینوفسکی در این باره می‌گوید: «Myth» در جامعه بدوی یعنی به صورت آغازین و زنده خود فقط یک قصه نقل شده نیست، بلکه واقعیتی تجربه یافته است. حقیقتی است زنده که گویا در زمانهای آغازین به وقوع پیوسته و از آن پس جهان و سرنوشت آدم‌ها را تحت تاثیر قرار داده است (شایگان، ۱۳۸۱: ۱۰۵).

آنچه مسلم است اسطوره یک نظریه ثابت شده علمی نیست، بلکه باید آن را مظهر رستاخیز واقعیتی اصیل دانست که نیازهای ماورایی و اخلاقی انسان را برآورده می‌سازد. مالینوفسکی معتقد است «کانون هر اسطوره یا واقعیتی که اسطوره در نهایت به آن می‌پردازد پدیده‌های طبیعت هستند که به دقت تمام در جسم و جان قصه رسوخ کرده و نشسته است». (لوی استروس، ۱۳۷۷: ۱۵۰)

مالینوفسکی طبق یک تحقیق میدانی اسطوره را به سه دسته طبقه‌بندی کرده است. اول حکایت‌های نادرستی که جنبه سرگرمی داشته و به طور نمایشی اجرا می‌شود. دوم روایت‌هایی به ظاهر حقیقی که در مورد دستاوردهای قهرمانان قبیله نقل می‌شد و صورت نمایشی نداشته، توسط خویشان قهرمانان روایت می‌گردید. سوم حکایت‌های مینوی که توجیه‌کننده آداب و مناسک و فرهنگ اخلاقی و اجتماعی آنان بود. (ضمیران، ۱۳۷۹)

سی.اس. لوئیس^۱، با تکیه بر فن شعر ارسطو، اسطوره را دارای منطق خاصی می‌داند که آدمی در سایه آن معماها و معضلات خویش را می‌گشاید. وی هر چند اسطوره را دارای حقیقت کلی و انتزاعی می‌داند، اما معتقد است اسطوره قلمرو عقل و تجربه را به هم پیوند می‌دهد. روایت‌های کتاب مقدس مصادیق بارز اسطوره هستند که پیوندی گسست‌ناپذیر میان اسطوره و واقعیت برقرار کرده‌اند.

پتازونی^۲، محقق ایتالیایی در این باره می‌گوید: «Myth افسانه نیست، بلکه تاریخ است، تاریخی واقعی نه دروغین... حقیقت آنها منطبق با نظام منطقی است و نه با نظام تاریخی... بیش از هر چیز حقیقتی دینی و معنوی و به یک اعتبار، خاص و سحرآمیز است. فعلیت پذیرفتن

1- C.S.Lewis

2- R-Pettazzoni

"Myth" در آئین که برای بقای زندگی احیاء می شود، ناشی از سحر کلام و نیروی کلام است.
(شایگان، ۱۳۸۱: ۱۰۶)

در ابتدا، کلام یا شنیدار از نوشتار تاثیر گذارتر بوده است و برای همین نفوذ ادبیات شفاهی، بیشتر مضمون اسطوره ای به دست فراموشی سپرده یا موارد نادرست در آن وارد شده است که در جای خود به آن پرداخته می شود. میت، تاریخ مقدس و واقعی جهان است و سرآغاز هستی و عالم فعالیت‌های انسانی است، زیرا کلیه اساطیر با آفرینش سروکار دارند و هر اسطوره تجلی الهی و مقدس پیدا می کند.

به نظر میرچالیاده^۱ " اسطوره نقل کننده سرگذشتی مینوی است و روایت کننده واقعه ای است که در زمان اولین یعنی در ازل اتفاق افتاده، اسطوره معمولاً دارای روایت خلقت است؛ یعنی می گوید که چگونه چیزی پدید آمده، موجود شده و هستی خود را آغاز کرده است."
(اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۱۰)

به قول الیاده پدیده مذهب یا اسطوره را باید با مقیاس مذهبی و اسطوره ای مورد مطالعه قرار داد. اگر بخواهیم با مقیاسهای فیزیولوژیکی، روانشناختی و جامعه شناختی، علم اقتصاد، زبان شناسی و یا هنر به مطالعه اش پردازیم، در حقیقت به امانت رفتار نکرده ایم و خصلت قدسی اش از دست می رود. او می گوید: "برای بررسی هر پدیده مذهبی، مقیاسی درخور، یعنی معیاری مذهبی لازم است، زیرا پدیده مذهبی به خاطر خصلت مینوی و قدسی اش به هیچ امر و مقوله دیگر تحویل پذیر نیست." (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۵۳)

اولین نظر را بر مبنای یکی از اصول علوم جدید (میزان و معیار پدیده ساز است) بیان داشته است. به نظر وی جامعه بدون طبقه مارکس و آرمانهای نازیستی هیتلر صورت تازه ای از اسطوره عصر طلایی به حساب می آیند.

الیاده تا آنجا پیش می رود که مارکسیسم را دارای عناصری از اساطیر معادی خاورمیانه و مدیترانه دانسته که در لباس رستگاری و رهایی طبقه کارگر نمودار گشته است. افسانه ای شدن

چهره های سینمایی هالیوودی و دیگر شخصیت‌های هنری و رسانه ای با این معنا رابطه دارند (ضمیران، ۱۳۷۹).

در نهایت اسطوره از دیدگاه الیاده یک پدیده دینی است. او آئین ها و نمادهای آنها را امری قدسی و مینوی می شمارد و طبیعت و جهان خاکی را مظهر و نمودی از جلوه های علوی و مینوی به حساب می آورد. او بیشتر به تحلیل اساطیر بدوی پرداخته و بر خلاف متفکرین و محققین اسطوره ها که اسطوره های بدوی را زبان تکامل نیافته و غیرعقلانی می دانند، این اسطوره ها را اصیل تر و دست نخورده تر می داند و معتقد است اسطوره در دوران متاخر تحول یافته و صیقل خورده است؛ به زبان دیگر یک پله از حقیقت خود دورتر شده است.

ارنست کاسیرر^۱ از دیگر دانشمندان اسطوره، که نظریات فلسفی در این باره داده است، خود درباره فلسفی بودن عقایدش چنین نظر داده است: "فلسفه صورت های سمبلیک، نمی تواند و نمی کوشد که یک نظام فلسفی باشد... همه آنچه این اثر می کوشد انجام دهد این است که در آمدی به فلسفه فرهنگ باشد، فلسفه ای که شاید آیندگان آن را تدوین کنند" (کاسیرر، ۱۳۷۸: ۲۴) یعنی شروع دیدگاهی کمال نیافته که آیندگان می بایست آن را کامل کنند.

کاسیرر اسطوره هنر، زبان و علم را متضمن نمادهایی می داند که هر یک جهان مخصوص به خود را می آفرینند. در واقع او برای تحلیل اسطوره از مفهوم زبان استفاده کرده است، ولی برخلاف «مولر^۲» که اسطوره را سایه تاریک و آشفته زبان می داند، زبان اسطوره را تجربه ای اولیه و آغشته به ابهام و تمثیل می داند و می گوید انسان با شناخته های خویش از طریق صورتهای اساطیری ارتباط برقرار می کند.

او نظریه مولر را چنین اصلاح می کند که ریشه اسطوره را چون وی، زبان می داند. اما این زبان است که در گذر زمان تکامل می یابد و به تدریج، امور از هم تفکیک می یابند و ماهیت هر کدام معلوم می گردد؛ یعنی ذهن آدمی در طی تاریخ از مرحله تفکر اساطیری گذشته و به آستانه اندیشه نظری گام نهاده است. در مرحله اساطیری، ذهن بدلیل محدود بودن تجربه آدمی،

1 - Ernst Cassirer

2 - Muller

ماهیت تمثیلی پیدا می‌کند. بنابراین تفکر نظری، تجربه را تعمیم می‌دهد و بر وسعت آن می‌افزاید و آن را با سایر تجربه‌ها مرتبط می‌سازد.

کاسیرر مدعی است زبان از ابتدا ماهیتی منطقی داشته اما این منطق در گذر تاریخ تکامل یافته است و اندیشه اساطیری باب شد و گسترش منطق زبان، ماهیتی هنری پیدا کرده است و این هم به تدریج مقهور دانش گشته و به عقلیت مهبی تسلیم شده است. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۱۰)

از طرفی آفرینش‌های هنری و علمی، محتویات اخلاق، قانون (حقوق) زبان و تکنولوژی، به طور کامل بر این موضوع دلالت می‌کند که آنها در آغاز پیدایش خود با اسطوره ممزوج بوده‌اند. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که منشاء زبان با اسطوره ترکیب شده و نمی‌توان آنها را به راحتی جدا کرد.

فلسفه علمی همیشه در تلاش بوده تا خود را از اسطوره جدا و رها کند، ولی این را هم در نظر داشته که نقد آگاهی اسطوره‌ای با توجه به وضع کنونی فلسفه انتقادی و علمی، نه تنها مخاطره‌انگیز بلکه حتی تعارض آمیز به نظر می‌آید. (کاسیرر، ۱۳۷۸)

پژوهشگران بر این باورند که در صورتی می‌توان اسطوره را «تیین کرد» که منشاء آن را در برخی از امیال اساسی «طبیعت بشر» یافته باشیم. از این رو معتقد هستند اسطوره باید زیر چتر حمایت روان‌شناسی قرار گیرد.

ژرژ گیدورف^۱، اسطوره‌شناس معاصر می‌گوید: تجربه اساطیری به مثابه آئینی نیایشی است که به طور منظم باید تکرار شود، زیرا اسطوره در حکم اسوه و صورت مثالی و الگویی است، بنابراین تکرارش معنا بخشیدن به اعمال آدمی است.

البته الیاده به جای واژه تکرار از اصطلاح «بازگشت جاودانه» استفاده کرده است. او معتقد است تکرار تاکید مکرر همان چیزی است که بوده، اما اندیشه «بازگشت جاودانه» همچون یک نظام فلسفی است که از روحیه و ذهنیت ما قبل تاریخی عصر اساطیری دور شده است. سورل نظریه پرداز معاصر معتقد است: اسطوره یک نیروی عقلانی در حیات اجتماعی است. وی برای اسطوره، شش هدف کلی برشمرد که به طور اختصار چنین است: اسطوره یک کلیت است که

1- George Gidorf

آن را نمی توان به اجزای سازنده اش تجزیه کرد. امری اجتماعی و سیاسی است و قائم به ذات عمل می کند. نیروی خلاق، حیاتی پر اگماتیک و فعال است که مستقیماً از عمیق ترین عواطف انسانی سرچشمه می گیرد و می کوشد آنچه را در قالب تصاویر ارائه می دهد در واقعیت تحقق بخشد. سورل همچون الیاده مارکسیسم را اسطوره پرولتاریا می داند. (کاسیرر، ۱۳۸۷)

لوی-استراوس^۱، اندیشمند ساختارگرای فرانسوی، که دیدگاهش نقطه مقابل سورل است اسطوره سورلی را معجونی می داند که پرولتاریا از آن سرمست می شود. او نیز اسطوره را حکایت‌هایی تخیلی می داند که در پرتو منطقی خاص، واژه‌ها و مفاهیم متضادی را که با هم سازگار نیستند سازش می دهد و با تکرار آن تناقض بنیادین را مرتفع می سازد. استراوس بر خلاف سورل معتقد است اسطوره دارای ساختاری قوی است که حاوی تحلیل و تأویل است و می توان تک تک اسطوره‌ها را به واحدهای سازنده شان تجزیه کرد. وی پس از نقد به شش هدف سورل معتقد است، کارکرد ذهن انسان متمدن امروزی با کارکرد ذهن انسان ابتدایی یکسان است ولی پدیده‌ای که پیش روی آنها قرار می گیرد، با هم تفاوت دارد. تصور اینکه فرهنگ انسانهای ابتدایی فاقد منطق بوده و شکل تکامل نیافته اقوام متمدن به حساب می آید، تحقیقات علمی را به داوریهای نادرست کشانده است.

کارل گستاویونگ، روانشناس سوئیسی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ معتقد است: اسطوره مبین شالوده فلسفی نگرش‌های فرهنگی است که ما به آن اشراف نداریم و در ضمیر ناخودآگاه جمعی ما حضور دارد. اسطوره را در چهارچوب علم و نظریه نمی توان جستجو کرد و باید به یک منطق غیر علی متوسل شد.

وی منشأ اسطوره را در اعماق ذهن و در عرصه ناخودآگاه می داند به دو بخش ناخودآگاه فردی، که مربوط به امیال و زیست مایه‌های درونی آدمی و ناخودآگاه جمعی که ریشه در تاریخ نوع بشر دارد و میراث روانی فرد است، تقسیم می کند. یونگ زبان ناخودآگاه را زبان نمادها می داند که به رویا و اسطوره با ما سخن می گوید. به عبارت دیگر زبان یا ضمیر

1- Loey Strouse

ناخودآگاه انسان تصاویر ذهنی جهان شمولی است که آن را کهن الگویی نامد و اسطوره را نمود آن دانسته است.

یونگ اسطوره را در تمامی آثار ادبی و هنری که در متن فرهنگ رشد می کنند مستتر دانسته است. بنیادها و نهادهای اسطوره ای در طی تاریخ، در نمادها و باورهای گوناگون در هم تنیده شده و استوارترین این بنیادها را، اسطوره وحدت جهان و انسان می داند. (ضمیران، ۱۳۷۹)

از نظر یونگ زمانی که ذهن به جستجو در یک نماد می پردازد به انگاره های فراسوی خرد دست می یابد. به طور مثال فرم یا شکلی از چرخ یا دایره موجب درک خورشید الهی می گردد. اما انسان توان تعریف از وجودی قدسی یا الهی را ندارد. وقتی چیزی برای ما ملکوتی می شود در حقیقت تنها از نامی بر پایه باورهایمان بهره گرفته ایم و به همین علت دین ها از زبان نمادین بهره گرفته اند. حواس انسان نسبت به دریافت دنیای اطرافش محدود است. از این رو با بهره گیری از ابزار علمی سعی در بهبود این نارسایی می کند.

گرچه ما به لطف صورت های نمادین و اسطوره ها در حال کشف تاریخ باستان هستیم ولی تعدادی از نمادها را هم فیلسوفها و مورخان دینی به دلیل اینکه بعضی از این نمادها ویژه مردم قدیم یا قبایل عقب مانده هستند و هیچ ارتباطی با پیچیدگی های زندگی امروز ندارند. به زبان قابل فهم امروزی ارایه می کنند. به زبان دیگر پاره ای اوقات بعضی فکر می کنند که اسطوره های باستان هیچ ارتباطی با قهرمانهای ملی، فرهنگی و هنری امروزی ندارند، در حالی که اینها همه به همه مربوط و همواره برای انسان مطرح هستند. یونگ وجه تمایز قراردادی میان انسان باستان را که نمادها با زندگی طبیعی روزانه اش عجین بودند با انسان امروزی که به ظاهر آنها را بی معنی و نامربوط می داند از میان برداشت.

شارل کرینی^۱ معتقد است شکل گیری و صورت بندی اساطیر از لحاظ ریخت شناسی تصویری است و به گونه ای به اثر هنری تبدیل می شود توجیه و تفسیر چنین اثری ضرورت ندارد و باید گذاشت که خود معنایش را بیان کند زیرا فی نفسه قادر به بیان خود است و خود به خود گویاست. (الیاده، ۱۳۷۹)

۱- Charles Kerényi

همانطور که در قرون وسطی اندیشه دینی به صورت افراطی بر جوامع مسیحیان حکم فرما بود از قرون ۱۷ و ۱۸، به ویژه در قرون ۱۹ و ۲۰، فلسفه به اوج تجربه های علمی خود رسید و اسطوره را به پست ترین درجات تنزل داد و آن را اوهام و خرافات و یا افکار و زبان بدوی رشد نیافته انسان دانست.

جامعه شناسی اسطوره ای :

هرچه تفکر و تکنولوژی به جلو می رفت دین و جادو که از دیدگاه مدرنیته در یک جایگاه قرار داشتند کم رنگ تر گشته تا جایی که در پایان قرن ۱۹ فردیش نیچه^۱ آلمانی اظهار داشت "خدا مرده است". جامعه شناس این دوره آنتونی گیدنز^۲، معتقد است دین نباید با یکتاپرستی (ادیان توحیدی) یکی دانسته شود. وی نظریه نیچه را راجع به مرگ خدا بسیار قوم مدارانه، که تنها به عقاید دینی غربی مربوط است می داند. بیشتر ادیان به ظاهر یکتاپرست خدایان متعدد دارند. وی معتقد است در بعضی از گونه های مسیحیت، صور متعددی با ویژگیهای مقدس وجود دارند مانند خدا، عیسی، مریم، روح القدس، فرشتگان و قدسیان. در بعضی ادیان مردم به یک نیروی الهه اعتقاد دارند و به آن حرمت می گذارند. در بعضی دیگر شخصیت هایی وجود دارند خدا نیستند اما با حرمت درباره آنان می اندیشند، مانند: بودا، کنفوسیوس و لائوتسه (لائوتسه هم مانند کنفوسیوس از معلم های اخلاقی و تربیت بشر بود). بودا درباره خدا گفته: شناخت بی واسطه و آنی خداوند در فطرت انسان است و نیاز به آموزش ندارد. (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۵)

او مدعی روشن شدگی (شناخت و آگاهی) بودن وحی از جانب خداوند یا خدایی که با واسطه او با بندگانش سخن گوید از هر گونه بحثی راجع به ابدیت، نامیرایی و خداپرہیز دارد. جهان بی نهایت، افسانه است و خیال بافته فیلسوفهایی است که این فروتنی را نداشته اند اعتراف کنند:

1- Fredrich Niche

2- Antoney Gidenz

پشکی داند این باغ از کیست " بودا به مناظره بر سر محدود یا نامحدود بودن جهان لبخند می زند. گویی این اسطوره نجومی عبث فیزیک دانان و ریاضی دانان را که امروزه بر سر این مسئله بحث می کنند پیش بینی می کرد. از هر گونه عقیده راجع به ماورا پرهیز می کرد. او مسائل عاقبت جهان، چستی روان و تن، عاقبت گناهکاران و پرهیزکاران را پیچ و تاب خوردن در دام بحث و اندیشه می داند که منجر به دلخوری و اندوه می شود و شخص هرگز به فرزاندگی، حکمت و آرامش راه نمی رود. او به طنز می گوید: خدایان هم اگر هستی داشتند به این سوال نمی توانستند پاسخ گویند (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۱) به زبان دیگر انسانی که به فضا و کائنات نمی توانند احاطه داشته باشد چگونه می تواند پاسخگوی سوالهای فوق باشد. پس بهتر است به امور بشری پردازد. از این روی آئین بودا آئین کنفوسیوس و آئین تائو بیشتر به امور تربیتی و اخلاقی انسان توجه کرده اند.

جامعه شناسان معمولاً تشریفات جمعی را از عوامل اصلی که دین را از جادو متمایز می کند در نظر می گیرند. با اینکه مرز بین این دو مشخص نیست جادو توسط فرد انجام می شود نه توسط گروهی از مومنان. همیشه افراد معینی هستند که در دانش اعمال دینی (و اغلب جادویی) متخصص می شوند و آنها را ثمن می نامند.

گیدنز معتقد است: ادیانی که به یکتاپرستی گرایش دارند کمتر در جوامع کوچک یافت می شوند. رفیع پور در کتاب توسعه و تضاد یکی از مهمترین کارکردهای دین را، ایجاد یک سیستم کنترل درونی قوی در انسانها شمرد که آنها را از انجام کارهای خلاف باز می دارد.

فویر باخ^۱، در کتاب جوهر مسیحیت نوشته: عقاید و ارزشهایی که توسط انسان در تکامل فرهنگی اش به وجود آمده، به اشتباه به نیروهای الهی یا خدایان نسبت داده شده است. ارزشها و هنجارهای بدست آمده توسط اجتماع را به اعمال خدایان نسبت داده اند و اصول ده فرمان که توسط خداوند به موسی نسبت داده شده است، ارزشهای خود انسانهاست. او در مورد قدرتهایی که در مسیحیت به خدا نسبت داده شده معتقد است خود انسانها هم می توانند آنها را داشته باشند.

1- Foyer Boch

توانایی بالقوه محبت و نیکی و قدرت کنترل زندگی در نهادهای اجتماعی انسانی وجود دارند که محض درک آنها می توانند تحقق یابند.

امیل دورکهایم^۱ دین را نهاد جامعه می داند. او می گوید: دین تمایز میان چیزهای مقدس و نامقدس است چیزهایی مقدس و نمادها، از جنبه عادی هستی جدا هستند. مقدس بودن، ناشی از احترام و ارزشهای اجتماعی است و موضوع پرستش، در واقع خود جامعه می باشد. وی به ادیان فقط به عنوان یک موضوع اعتقادی نگاه می کند و مراسم و آئین های دین را حس همبستگی گروهی و تقویت آن می داند. دورکهایم می گوید: تشریفات و شعایر برای پیوند دادن اعضای گروه ضروری است. اساسی ترین مقولات فکری، از جمله زمان و مکان، بر حسب دین و مذهب تعریف شده اند. دروکهایم در اصل به هیچ ماورایی اعتقاد ندارد. او می گوید: تفکر علمی جایگزین تفکر مذهبی می شود و دین سنتی که متضمن نیروهای الهی است، در آستانه ناپدید شدن است.

مارکس وبر، متوجه ارتباط میان دین و دگرگونی اجتماعی شد. مقوله ای که از نظر دروکهایم دور ماند و بر خلاف مارکس (که دین را افیون توده ها می دانست) دین را باعث جنبشها و دگرگونیهای اجتماعی می داند و مثال شاخص آن را، انشعاب پروتستان از مسیحیت می داند. او می گوید مسیحیت یک دین رستگاری است و ادیان رستگاری یک جنبه انقلابی دارند و آن مبارزه ای دائمی علیه گناه است.

مارکس وبر^۲ می گوید: دین دارای تبعات ایدئولوژیکی است که به نفع گروههای حاکم بر اجتماع و به زیان مردمانست. جامعه شناسان نام برده که از متفکرین شاخص و حائز اهمیت دوران مدرنیته هستند، اسطوره و دین را سنتی به شمار آورده که به تدریج به حاشیه می رود. باید اندیشید که هدف ادیان چیست؟ شاید بتوان گفت: ابتدا اتصال ارتباط انسان به خداست. دوم پی بردن انسان به نظم و نظام آفرینش و وجود و عظمت آفریننده آن. سوم، تربیت و تشویق انسان به اعمال نیک و پرهیز از گناه و این میسر نمی شود مگر با اعتقاد به رستاخیز و اینکه اعمال نیک و بد حتماً در جایی منظور می شود و فرجامی دارد. دیگر اینکه یک جامعه نیاز به یک سلسله قواعد و قوانین

1- Emile Dorkhime

2- Marcos Weber